

فضای تاریک

حسین آتش پرور

هنگامی که داستان «اتاقِ پرغبار» را می‌خوانیم، داستان دیگری بنام «نگهبان مردگان» از همین نویسنده، شاید به این خاطر برایمان تداعی می‌شود که هر دو اشتراکاتی در فضا، جغرافیا و تم داستان دارند. «اتاقِ پرغبار» از دو فضا، دو مکان با دونوع شخصیت موازی می‌رود تا فضای کلی داستان را بسازد. هر دو گروه در واقعه‌ای مشترک، زیر سیطره‌ی مرگی ناخواسته قرار دارند. هر قسمت پایه پای قسمت دیگر حرکت می‌کند و در خدمت آن قسمت دیگر است؛ برآیندشان نشان دادن فضای مرگ، نابودی انسان و سرزمین اوست.

داستان با فضای نیمه تاریک شروع می‌شود و به سمت تاریکی کامل نمادین می‌رود.

این صدای چیه «ادنا»؟

«الفی» در حال احتضار، که بجای چشم‌ها، گوش‌هایش می‌بیند، دیگر قادر به تشخیص آن‌ها نیست، نابودی خانه و سرزمین‌اش را حس می‌کند.

از همان ابتدای داستان نویسنده با شناختی دقیق به خلق فضا می‌پردازد و ما را درون آن قرار می‌دهد و با استفاده‌ی بجا از تمام امکانات سازه‌های داستان، مثل: گفتگو، تصویر، شخصیت، نمایش، مکان، زمان؛ حتا اشیاء، به نفع این فضا سود می‌برد: «اتاق کوچک «الفی» نیمه تاریک بود».

شمع می‌سوزد؛ حتا بعد از مرگ «الفی» سوختن شمع تمامی ندارد. درحقیقت این سوختن تداوم مرگ است. وجه غالب این داستان فضاست. بعد، تصویر و استفاده از نشانه‌ها بجای گفتن، جغرافیا، شخصیت‌ها، گفتگوها، اشیاء و زمان، به ترتیب اهمیت، این داستان را می‌سازند. البته در یک جمع‌بندی کلی، همه‌ی این‌ها در خدمت ایجاد فضا قرار می‌گیرند.

داستان دو فضای موازی هم جهت دارد: درون اتاق «الفی» و بیرون آن. بر هر دو فضا تقدیری ناخواسته حاکم است که بر گرده زمان و مکان و شخصیت‌ها، تحمیل شده است.

در این داستان هر فضا، فضای دیگری را کامل می‌کند؛ یعنی فضای داخل، کمک به تکمیل فضای بیرون و بالعکس است. در نهایت موازی می‌روند که در هم آمیزند تا فضای کل داستان ساخته شود. در کنار هم بودن فضاهای کوچک سرمایه‌ی یا لانه زنبوری، ما را به ساختمان کلی داستان می‌رساند.

«الفی» و همسرش «ادنا» «ادریس» پاسبان و پسر مرد داخل کنیسه، به ترتیب شخصیت‌های این داستان هستند. «الفی» در داخل اتاق نیمه تاریک به حالت احتضار است و همسرش «ادنا» بالای سرش ایستاده است. از طریق پنجره‌ی اتاق بخشی از داستان و فضای بیرون را می‌بینیم. از همین پنجره است که ذهن، چشم و گفته‌های «ادنا» بین درون و بیرون حرکت می‌کند. و «ادریس» کارگر کتاب فروشی «الفی» هم بین بیرون و داخل اتاق رفت و

آمد می‌کند. در رفتار، گفتگوها، و حرکتهای او هم بخش دیگری از فضا و داستان ساخته می‌شود. بطورکل با زیرنظر گرفتن حرکتهای فیزیکی و گفتگوهای «ادنا» و «ادریس» که به شکل زیگزاک بین دو مکان (داخل و بیرون) و (بیرون و داخل) در حرکت هستند، ما وارد فضای داستان می‌شویم.

از طریق «ادریس» پاسبان را که با دو چرخه‌ی پنچراش همچنان در بیرون ایستاده و کشیک می‌کشد، دنبال می‌کنیم و تنها لحظه‌هایی او را در حرکت می‌بینیم که با «ادریس» است. «ادریس» دو چرخه‌ی از کارافتاده‌ی او را باد می‌کند.

«ادنا»: .. فقط «ادریس» می‌تونه توی این بارون به یه پاسبون که دو چرخه‌اش پنچر شده، سرویس بده. « این را «الفی» در حال مرگ با گوشه‌هایش از زبان «ادنا» می‌بیند. در ادامه حرفای «ادنا» فراتر می‌رود و گوشه‌های دیگری از شخصیت «ادریس» را برای ما می‌سازد.

«پیرمرد چاق و قدکوتاهی که سرش طاس بود و ریش نامرتب و بلندی داشت، با احتیاط از لای در سرک کشید و بعد بیرون آمد.»

و روبروی «ادریس» می‌ایستد.

البته با کمی دقت می‌شود دید که تقدیر یا سیطره بر تمام مکان و یا شخصیت‌ها، حاکم نیست. بلکه بر فضای عمومی داستان جاری است. پاسبان همچنان دیده می‌شود که در این شهر متروکه و بدون ساکنان، به نگرهبانی ایستاده و پیرمرد چاق در کمال امنیت به داخل کنیسه می‌خزد.

همین لحظه‌های داستان برای ما کافی است تا شخصیت پیرمرد ساخته شود. و «ادریس» که جایی را ندارد برود، از نا امنی بیرون به اتاق «الفی» (مرگ) پناه می‌برد.

«الفی»: «به ماگفت: نمی‌آد که باور کنیم جایی داره که از دست جنگ در بره ولی بلوف زد.»

در پایان داستان، مرگ «الفی» را می‌بینیم. تنها مرد چاق قدکوتاه و پاسبان مانده‌اند. شاید ایستاده باشند تا مطمئن شوند که مرگ کارخودش را بکند. «ادنا» و «ادریس» همچنان در فضای ناامن و بی‌پناه رها می‌شوند تا مصیبت زندگی را به شانه کشند.

دود و آتش و صدای هواپیما و شلیک خمسه خمسه همچنان بر فضای داستان می‌بارد. «الفی»، «ادنا» و «ادریس» ساکن در چنین فضایی هستند.

داستان اتاقی پرغبار نمادی از داخل و بیرون خانه است؛ دنیایی پر از غبار مرگ.

موفقیت عبدللهی در این داستان، جدا از پرداختن به موضوع، و تم، بیشتر در خلق آتمسفر و فضا است. ضمن آن که از جزئی‌نگری برای ایجاد تصویر و شخصیت‌سازی غافل نمی‌ماند و خلاقانه از آن استفاده می‌کند. با وجود حضور شخصیت‌ها در طول داستان، گاه به یکنواختی و بی‌رنگی می‌روند که می‌تواند معلول دو علت باشد: فضا در داستان قوی‌تر و درخشان‌تر از سایر سازهاست و دیگر سازها را در سایه قرار می‌دهند. و دیگر این که شخصیت‌ها باید در حرکت و یا عمل تازه‌تری نسبت به حالت ساکنی که داشته‌اند، دیده شوند.

در پایان اشاره کنم که هنوز فضای چند داستان خوب کتاب «در پشت آن مه - ۱۳۶۴» از اصغر عبدللهی که در ذهنم بجا مانده جای ویژه‌ای برای این نویسنده باز کرده است.